

کتاب « فراورده های الکل از نظر فقه اسلامی » از تألیفات استاد اول باردر سال ۱۳۵۱ شمسی منتشر و حاوی مباحث مهم چندی است در پاسخگویی به برخی سؤالات لاینحلی مانند حدود و حریم مشخص نجاست و حرمت فراورده های الکل (اتیلیک) از علمی و فقه اسلامی در تعیین و تکلیف مسلمانان در برخورد با آنها که برخی از این سؤالات قرنها برای مسلمین - حتی برای خود مقامات و محافل مذهبی - لاینحل و بلاجواب مانده بود (از قبیل حریم حرمت یا نجاست آن) و لذا برای اولین بار انتشار این کتاب گام بسیار مهم و بلندی در جهت حل مشکلات جامعه هم برای محافل دینی و هم علمی برداشته شد که مورد استقبال و تأیید هم واقع گردید از طرف دیگر « تعریف مستی » نیز یکی از مباحث مهم و مشکل گشای کتاب برای محافل و منابع علمی (مخصوصاً علوم پزشکی) بود که سالها و بلکه قرنها در تعریف علمی و اصولی انواع مستی ها با اختلاف نظرهای شدید و تضادهایی مواجه گردیده بودند . در این مبحث پس از نقل نمونه های مهم و معروفی از این تعاریف و نمایاندن نقاط ضعف یک یک آنها ، آخرین و کاملترین تعریف با استفاده و استناد بآیات قرآن مجید بر اساس تخدیر مرکز تعقل در مغز و مسخ شدگی روحی از انواع عوامل مستی آور و معنوی یک تعریف کلی و جامعی بدست آمده است.

تعریف مستی

اگر از شما پرسند که چه شخصی مست است ، چه می گوئید؟ لابد هر کس از حالات افراد مستی که در خیابانها یا اینطرف و آنطرف دیده کم و بیش تعریف خواهد کرد اما هنوز این تعاریف برای مستی جامع نیستند . مستی از نظر علوم یک بحث است و از نظر مسائل اجتماعی بحثی دیگر. و بطوریکه پس از بررسی موضوع خواهیم دید این دو بحث حتی قابل تلفیق با هم نیست .

به کمک رشته هایی مانند فیزیولوژی و فارماکولوژی و فارماکودینامی و سم شناسی میتوانیم اثرات یک ماده مستی آور را از روی آزمایشهای علوم کلاسیک در روی مراکز مغزی مورد مطالعه قرار داده و مستی را از نظر علوم در عبارتی به این ترتیب خلاصه کنیم: "مستی عبارتست از تخدیر نسبی یا کامل مراکز مهم و حساس مغزی، که ممکن است بر حسب شدت و ضعف مستی (یعنی بر حسب کمیت و کیفیت ماده مکسر وارده به بدن) یک یا دو یا چند مرکز مغزی، و در صورت استعمال زیاد آن تمام مراکز مغزی را تخدیر نماید. یعنی سبب ایجاد ضعف حاد یا مزمن در فعالیت طبیعی این مراکز گردد."

برای این که این تعریف خیلی مبهم نباشد، اندکی آن را مشروحتر بیان می کنم: اگر کسی مقدار بسیار کمی از مشروبات الکلی بخورد بدون این که اثراتی از آن در بدن ظاهر شود الکل موجود در آن در بدن از بین می رود. یعنی در مقادیر کم محسوس نیست که چه اثری در بدن ایجاد می کند. اما اگر مقدار بیشتری بخورد اولین علائم را از خود نشان می دهد (قبل از این که اثر مستی ظاهر شود) چون الکل ماده ای است سوزنده و سوزاننده یعنی هم خودش در بدن می سوزد و هم مواد ذخیره ای بدن را در وحله اول می سوزاند. بنابراین اولین اثرش با این مقدار عبارتست از ایجاد یک نوع فعالیت بیشتر از معمول، گرمی، بالا رفتن درجه حرارت بدن و شدت تنفس و افزایش مختصری در ضربان قلب. این اثرات چنانکه گفته شد در مواردی است که به مقدار خیلی کم مصرف شود. مثلاً مخلوط با غذا یا دارو بخورند. پس اولین علائم، علائم عمومی است و هیچ نوع حالت تخدیری و اختلال در مراکز مغزی مشاهده نمی شود. یعنی هنوز مقدار الکل کم است و میزان آن در خون به قدری بالا نرفته است که بتواند مراکز مذکور را مسموم و تخدیر کند تا علائم مستی ظاهر گردد. اما وقتی از این میزان اندکی بالاتر رفت، اول مراکز تکلم را تحریک می کند و شخص بطور غیر ارادی حرف میزند و به اصطلاح پرچانگی می کند و اگر مقدارش از آن هم بیشتر شود اثر تخدیری آن در مرکز تعقل ظاهر شده و سپس به نسبتی که مقدار مصرفی را بالا برند به ترتیب مرکز سمعی (یعنی مرکز شنوایی در مغز) مختل شده و صداها بیخودی می شنود، بعد مراکز بصری (که رنگها و اشیا و تصاویر بیخودی می بیند) سپس مرکز حفظ تعادل تخدیر شده و کنترل تعادل از دست می رود و از این رو است که شخص کاملاً مست قادر به

راه رفتن نبوده و تلوتلو می خورد. بطور کلی هر چه مقدار الکل در خون بیشتر باشد (که این مقدار متناسب است با مقدار مشروبات الکلی مصرف شده) به همان اندازه اثرات الکل در مراکز مغزی عمیقتر و مراحل مختلف مستی کاملتر است.

این تعریف که بیان گردید تعریفی است تقریباً مختصر و کلی روی اثرات فیزیولوژیکی الکل در بدن که البته الکل را مثال زدیم. سایر مواد مسکر هم در همان ردیف خواهند بود ولی البته هر یک از این مواد مسکر خصوصیات دیگری هم دارند. مثلاً در مورد الکل مقدار کمش می سوزد و کالری می دهد (حرارت غریزی را بالا می برد). و فعالیت را زیاد می کند. در حالیکه مرفین این عمل و اثر را از خود نشان نمیدهد. مرفین به آن معنی تحریک نکرده ولی حساسیت اعصاب حسی را کم می کند و انسان احساس فشار نمی کند. تشنجش از بین می رود و خوشی احساس می نماید. هروئین یک نوع و کوکائین نوعی دیگر و بطور خلاصه آثار همه آنها با مختصر اختلافی شبیه همدند. یعنی تماماً اثرات مسکری دارند و در مراحل عوارض مستی و اختلال در مرکز تعقل را از خود نشان می دهند.

آنچه که در مورد مستی در علم سم شناسی کلاسیک مورد بحث قرار گرفته است به شرح زیر می باشد که حاصل تحقیق وسیع سم شناسان معروف جهان از قبیل پروفیسور رونه فابر (Pr. Rene Faber) و پروفیسور کونا برست (Pr. Kohna Brast) پروفیسور دوریس (Pr. Dowris) و غیره می باشد، که هر کدام در کتابهای سم شناسی خود با اختلافهای جزئی مقادیری نزدیک به مقادیر مشروحه زیر را اشاره کرده اند. بنا بر تحقیقات مذکور بطور کلی میزان الکل در خون در مراحل مختلف مستی بدینقرار است:

در خون طبیعی همیشه به مقدار ۲ سانی گرم در هزار الکل وجود دارد. اگر مقدار الکل خون ۱ الی ۱/۵ گرم در هزار باشد مستی خفیف، اگر ۲ الی ۲/۵ در هزار باشد مستی ایجاد می کند، اگر ۲/۵ تا ۳ در هزار باشد مستی واضح، اگر ۳ الی ۳/۵ در هزار باشد مستی کامل منجر به اغما با علامت گشاد شدن مردمک چشم و از دست دادن حساسیتها (یعنی مانند حالت بیهوشی به نور و حرارت و غیره حساسیت و عکس العمل نشان نمی دهد) و اگر ۴ گرم در هزار باشد ایجاد

بیهوشی کامل و خطرناک می کند (به این معنی که در عین ایجاد بیهوشی ممکن است بمیرد و اگر در حدود ۶ گرم در هزار باشد حتما مهلک است) .

با این تعریف ملاحظه می فرمایید که متأسفانه در این منابع علمی هم به علت عدم در نظر گرفتن سابقه مصرف و درجه اعتیاد به الکل در افراد مختلف و استعداد جنسی (زن یا مرد) و استعداد نژادی (سفید یا سیاه و غیره که با هم اختلاف دارند) می توان گفت که عملاً تعریف روشنی از مستی نشده است . حال بینیم مستی را در عرف و سازمانهای رسمی اجتماعی به چه نحوی مشخص می کنند:

نظر به کثرت جرمها و جنایاتی که در اثر استعمال مشروبات الکلی به طور روز افزون در اجتماعات بشری (به خصوص در اجتماعات ظاهراً متمدن غرب) پیش آمده و خلافهای بی شماری رفاه جامعه بشری را به خطر انداخته و مقامات قضایی و پلیسی و انتظامی و پزشکی و قانونی و به ویژه محافل بهداشتی و طبی را با مشکلات بیشماری مواجه ساخته است ، موضوع تعیین حدود مستی و حریم آن از دیر باز مورد توجه تمام محافل بین المللی قرار گرفته و تمام سازمانهای جهانی به خصوص در نتیجه جنایات و فجایع و حوادث مهلک و فجیع رانندگی به دست اشخاص میگسار ، سعی کرده اند درباره محدود کردن افرادی که ظرفیت تحمل استعمال الکل را ندارند مستی را تعریف نموده و حدودش را مشخص نمایند اما تا به امروز به هیچ نتیجه مفید و مثبت و مسلمی نرسیده اند . و هنوز از هم هیچ یک از ملل غرب با وجود این که شبانه روز با مشروبات الکلی در تماس بوده و با ضررهای مالی و جانی و انحرافات اخلاقی غیر قابل جبران آن مواجه هستند باز نتوانسته اند تعریف صحیح و صریحی درباره مستی نموده و به یک نتیجه واحد برسند. مثلاً این سؤال که کسی چه قدر الکل بخورد مست می شود یا شخص مست کیست ؟ و چه علائمی دارد ؟ هنوز بلاجواب مانده است زیرا بر حسب مقادیر الکل مصرفی « مراحل مستی » مختلف بوده و تشخیص اولین مراحل مستی که با حداقل الکل عارض شود کار آسانی نیست ، به عنوان شاهد ، کافی است به گزارش فدراسیون بین المللی اتومبیل رانی در سال ۱۹۶۷ توجه کرد که از کشورهای عضو فدراسیون خواسته بود نظرات خود را در مورد خطرت رانندگی در ضمن استعمال مشروبات الکلی و نیز مشخص ساختن حالت مستی (حداقل مراتب مستی) ارائه دهند « اما هیچ کدام از کشورهای مذکور

نتوانستند جوابی صحیح و اصولی که بتواند ملاک عمل قرار گیرد بفرستند و از آن همه کشورهای عضو فدراسیون بین المللی تنها ۲۶ کشور جواب داده بودند که آنها هم با هم متفاوت و متناقض بودند .

در مورد تعیین و تشخیص حدود مستی و مراتب حداقل مستی نه تنها نظرات مزبور مشکلی را حل نکرد بلکه موضوع را پیچیده تر هم نمود زیرا نظرات کشورهای عضو بسیار مختلف و متناقض بود تا آن جا که انجمن فدراسیون افریقای جنوبی در پاسخی که به فدراسیون بین المللی داده بود ، اساساً تأثیرات سوء الکل در سوانح رانندگی را انکار کرده و اظهار عقیده نموده بود که درباره خطر جدی الکل در امر رانندگی اغراق شده است .

متخصصین امور راهنمایی و رانندگی در فرانسه اظهار عقیده نموده بودند که بین استعمال الکل و مستی بایستی فرق گذاشت و در مورد کسی که مشروبات الکلی خورده و کسی که مست کرده نباید یکسان قضاوت نمود و تازه تعیین مرزین این دو مرحله نیز بسیار مشکل است . کلوب اتومبیل رانی لوگزامبورگ و فنلاند و ژاپن در این باره نظرات کاملاً متفاوتی داشتند .

کارشناسان ترکیه مستی را موکول به گواهی یک فرد سالم و عادی کرده بودند که حالت غیر عادی راننده ای را که ناشی از مستی است معرفی کند (البته واضح است که تعیین حدود بین فرد سالم و عادی و ناسالم و غیر عادی خود مشکلتر از تعیین شخص مست از غیر مست است) کارشناسان آرژانتین شخص مست را چنین تعریف کرده اند : مست کسی است که قادر نباشد بعضی از کارهای ساده از قبیل دوختن دکمه روی لباس و نخ کردن سوزن و جمع کردن پول خرد از زمین را انجام دهد (این هم ملاک عمل در یک کشور است) و همچنین قادر نباشد که با چشم بسته چند قدم راه راست برود . آنها چنین شخصی را مست شناخته و اجازه نمی دهند که به امر رانندگی اقدام کند .

کارشناسان کلوبهای اتومبیل رانی امریکا برای تعریف مستی متوسل به آزمایش خون شده اند تا میزان الکل خون را تعیین کنند (یعنی از روی مقدار الکل خون بگویند که آیا این شخص در حال رانندگی مست بوده یا نه؟) . ولی کارشناسان انگلیسی نظریه کاملاً متفاوت و متناقضی دارند که گرچه کامل نیست ولی نسبت به آن یکی ها بهتر است با این ترتیب که تعیین میزان الکل خون رانندگان می تواند به مستی آنان دلیل باشد اما برای ایجاد مستی میزان الکل خون

در هر کسی مختلف و متفاوت است ، اگر یک نفر با صرف مقدار کافی از الکل (که میزان در لیتر الکل در خونس را مثلا تا حد ۱/۵ گرم در هزار برساند) مست شود دیگری ممکن است حتی در ۳ گرم در هزار مست گردد و به نظر آنها در برخی اشخاص ممکن است میزان الکل به نسبت ۵ در هزار و حتی ۸ در هزار هم برسد ولی معذالک مسلم نیست که به مستی منجر شود و این منطقی تر و عملی تر است بدین جهت که اشخاص معتاد همیشه به مقدار ۲ یا ۳ گرم در لیتر یا بیشتر الکل در خونشان وجود دارد که اگر از این میزان معتاد پایین بیاید مجبور می شوند دوباره مقداری مشروب الکلی بخورند تا به حالت عادی و طبیعی خودشان برگردند ولی نباید فراموش کرد که تازه خود کارشناسان انگلیسی نیز با شرحی که گذشت نتوانسته اند مستی را تعریف کنند و نظریه فوق چیزی بر معلومات و مسلمات عقل بشری در مورد این که چه کسی و با بروز چه حالاتی مست است ، اضافه نمی کند .

در اثر واماندگی بشر از تعریف اصول مستی (که برای مقامات قضایی قابل قبول باشد) یعنی ملل ناچار شده اند که بطور مطلق ، حالات و مراحل مستی را معیار قضاوت خود قرار ندهند از آن جمله در نروژ و بلغارستان راننده ای که مشروب مصرف کرده باشد (اعم از این که مست شود یا نه ، خلافی در امر رانندگی نشان دهد یا نه) حق رانندگی ندارد و تحریم مطلق صرف مشروبات الکلی ۳ تا ۵ در هزار حوادث رانندگی را کاسته است . در سوئیس و دانمارک قانون در مورد رانندگان مست مبهم است . و در اوهایو اساسا مقررات رانندگی به مستی و عدم مستی توجهی نمی کند . پس با این شرح معلوم می گردد که موضوع معرفی و تشخیص انسان مست از شخص دیگری که مقداری الکل خورده ولی مست نکرده است مبهم مانده و روی این اصل بود که فدراسیون بین المللی مذکور نتوانست در مورد شناسایی مستی از تعاریف رسیده از ۲۶ کشور عضو ، به یک نتیجه مفید و مثبت و مسلم برسد و برای این کار فرمول مشخصی پیدا کند که در مراجع قضایی بین المللی مورد استفاده قرار گیرد .

البته وقتی مقامات قضایی و انتظامی بین المللی نتوانند موضوع مستی را بر یک مسئله حساس و خطرناکی به مانند رانندگی که جان هزاران سرنشین اتومبیلها را تهدید می کند ، طرح و مشخص نمایند مسلما نمیتوانند مستی را در حالات مختلف و همچنین اثرات سوء نمان و آشکار آنرا برسر امور زندگی اجتماعی مشخص نمایند پس نه سازمانهای اجتماعی

بین المللی و نه محافل علمی تاکنون هیچ نتوانسته اند تعریف صریح و روشنی از مستی ارائه دهند که بتوان به اتکای آن شخص مست را از غیر مست شناخت ، اما به ترتیبی که ذیلاً بیان می گردد موضوع از نظر اسلام هیچ گونه ابهامی نداشته و در کمال صراحت و با اتکا واقعیت عینی ، در یک جمله خلاصه شده است.

در سوره نساء آیه ۴۳ می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا الا تقربوا الصلاه وانتم سکاری حتی تعلموا اما تقولون...» یعنی ای مومنان، به نماز نزدیک نشوید (نماز نخوانید) وقتی در حالت مستی هستید تا اینکه بدانید چه می گوید. (یعنی در ادای کلام عقل و شعور ناظر و حاضر در مطلب بوده و حافظ نظم کلام از خطا و لغزش و اختلال گردد) در اینجا معیار مستی روی میزان الکل یا ماده مسکر یا دیگر نمی باشد بلکه معیار مستی آن است که ماده مسکر آنقدر موثر افتد که در مرکز تعقل بتواند اثر سو بکند زیرا کسی که در مرکز تعقل اش ضعف و فترت اختلالی رخ دهد قبل از اینکه رفتارش مختل شود گفتارش مختل میگردد. یعنی این مرحله از مستی حداقل مراحل مستی است که محسوس و قابل درک میباشد و این عین واقعیت است اشخاصی که در شب نشینها کم کم و ساعت به ساعت مشروب الکلی رقیق می خورند از اول ، شروع به داد و فریاد نمی کنند بلکه اولین علامت این است که خیلی پرچانگی می کنند (علامت اثرات تحریکی الکل در مغز و مرکز تکلم) مرتباً حرف میزنند مطالبشان هنوز مربوط بهم است اما در این مرحله بیشتر روی محتویات شعور باطنی سخن می گویند مثلاً اگر از کسی عقده ای دارند مرتب درباره اش حرف میزنند و جملاتشان هم منظم است وقتی مقدار بیشتری مشروب الکلی خوردند کم کم جملاتشان نامرتب می شود. این اختلال در کلام اولین علامت اختلال در مرکز تعقل است و مهم نیست که خورش چند گرم در لیتر الکل دارد زیرا چنانکه در بالا اشاره شد مقادیر الکل در خون لحظه ایجاد مستی بر حسب جنس ، نژاد ، مقاومت شخصی و بلاخره سابقه اعتیاد به الکل (حتی مواد مخدر دیگر) متفاوت است.

در شخص سالم و بی سابقه نسبت به الکل ، مقادیر کم برای ایجاد مستی کافی است در حالیکه در افراد معتاد و الکلیهای حاد ممکن است درجه الکل خون دو برابر تا ده برابر فرد معمولی بالا رود ولی علامت مستی مشاهده نشود. بنابراین میزان الکل در خون مهم نیست بلکه از استعمال کم یا زیاد الکل ، اثر و نتیجه اش مهم است. این همه

محدودیتها در اسلام در مورد مسکرات و امثال اینها روی اثر و نتایج آنها است و واقعا اگر مسکرات اثرات سوئی در زندگی افراد و اجتماعات نداشتند علتی نداشت که در دین آسمانی کاملی بمانند اسلام بطور مطلق تحریم شوند و بدون شبهه همه چیزهایی که ممنوع و حرام شده اند مسلماً از لحاظ مادی یا معنوی ، از لحاظ حیات ظاهر یا حیات ابدی صدمه ای داشته اند که منع شده اند زیرا دین نه با بشر دشمنی داشته و نه با او مبارزه میکند و نه منافع او را به خطر می اندازد . بلکه بر عکس بشر را به سوی سعادت حقیقی و راه نجات از گرداب فساد و انحطاط و انحراف رهنمون شده و نارسائی های ناشی از محدودیت وسعت دید علم بشری را با الهام گرفتن از علم ازلی و نامتناهی جبران می کند .

در اینجا بی مناسبت نیست که بصورت حاشیه ای بر متن موضوع اشاره شود . حریم مستی در دین باین مراحل ظاهری ختم نمی شود ، بلکه حساسیت مطلب از نظر دین بسار زیادتر از این است و در حالیکه مجموعه معلومات بشری دست به دست هم داده و هنوز قادر نیستند در تعریف مستی فرمول ثابت و یکنواخت و قابل قبولی برای همه ملل ارائه دهند ، پیشوایان اسلام علاوه بر مستی حقیقی مراتب مختلفه مستی و حالات روانی و نامتعادلی را که در حکم مستی بوده و در اینجا به عنوان مستی مجازی از آن یاد می شود نیز متذکر شده اند و از آن جمله است فرمایش امیرالمومنین حضرت علی (ع) که می فرماید : « هر مستی بالاخره به هوشیاری انجامد مگر مست از باده غرور که دیرتر از همه هشیار گردد » اگر به تعالیم همه جانبه دین آسمانی اسلام که از خوراک و پوشاک و ابتلائات فردی گرفته تا مسائل حیاتی و اجتماعی ، همه را یک یک مد نظر قرار داده و به نفع بشر دستوراتی صادر کرده است نظر افکنیم می بینیم نه تنها مسکرات و مشروبات الکلی را منع کرده و در پیشگیری از آنها موقعیت اعجاز آمیز و منحصر بفرد نشان می دهد ، بلکه مستی را منحصر به اثرات مسکرات مادی و ظاهری ندانسته و مستی های بیشماری را مورد توجه قرار می دهد . و علاوه بر مسکرات ، عوامل آنگونه مستیها را هم منع می کند که مستی موقت از الکل ، کوچکتر از آنهاست . مستی از جاه و مقام ، مستی از قدرت و شهرت ، مستی از علم و صنعت و بالاخره به فرموده آن حضرت مستی از « باده غرور » به هر علتی که

باشد ، از جمله مستی هایی هستند که دورانشان طولانی است و بدبختانه دامنگیر تمام متمدنین ظاهری در عصر حاضر است .

ما در مکتبی بحث می کنیم که همه چیزش را با خودش دارد یعنی به اصطلاح امروزی « خود کافی » است و یکی از مهمترین مسائل آن این است که مومنین در زندگی روزانه خود نبایست بخاطر جاه و مقام و ثروت و حتی علم و تقوی « غرق در کبر و نخوت » **گردند و گرنه رشته ارتباط روحی و معنوی مومنین از هم می گسلد.**

مستی هایی از این قبیل که متأسفانه در حال حاضر در خود مسلمین مشاهده می شود نتیجه غفلت در شناخت و اجرای دقیق این نوع دستورات است که گرفتار نوعی مستی گردیده اند اما نه مستی ظاهری بلکه مستی که اسم و رسمی در هیچ کتاب و هیچ مکتبی نداشته ولی در زندگی روزانه بشر اثراتش کمتر از الکل نیست بلکه عمیقتر هم است . آیا کسی که بخاطر کثرت ثروت و قدرتش ظلم می کند ، واقعا عقلش درست بجا کار میکند !؟

خلاصه این که تنها در اثرات ناشی از مسکرات نیست که تخدیر و فلج شدن و اختلال در مرکز تعقل منجر به مستی میگردد . بلکه عوامل روحی و معنوی بسیاری هستند که هر چند مرکز تعقل را بمانند مسکرات و مخدرات تخدیر نمی کنند اما قوه عاقله بلکه روح لطیف انسانی را از تحرک و فعالیت باز داشته و آدمی را در خواب سنگین غفلت به مانند مستها فرو می برد . آری این گونه عوامل نیز ، مسکرنده اصناف و کسبه ای که به انواع تقلبها و خیانتها و کم فروشیها آلوده می شوند و سیاستمدارانی که به انواع حيله ها متصل میگرددند تا از جاه و مقام و مال و شهرت و قدرت بیشتر برخوردار بشوند « آنان که از شدت طمع به مادیات و به خاطر اندوختن پول سرشار در بانکها » از هیچ ظلم و خیانتی فروگذاری نمی کنند. **اگر عقلشان درست کار می کرد و می فهمیدند که در برابر چه مقامی ، چه مسئولیت سنگینی دارند اساسا مرتکب این مفاسد و فجایع نمی شدند .** آنهایی که میز ریاست چند روزه و قدرت و مکت زودگذر چنان مست و از خود بیخودشان کرده که نمی شود بدون تعظیم و تملق با آنها تماس گرفته و به

روش معقول با آنها رفتار کرد، در حقیقت چنان بیخبرند که به این زودی ها از عالم مستی و بیخبری به عالم واقعیات و حقایق نخواهند رسید.

آیا کامجویی برای زندگی هدف است و آیا دانش نیز به تنهایی می تواند برای زندگی هدف باشد!؟

ناگفته پیداست که خوردن و آشامیدن و بطور کلی لذت بردن از ارضاء امیال غریزی برای اکثریت انسانها غایت هدف در زندگی است بدون اینکه به محدودیت لذات مادی و بن بست لذت حاصله از ارضاء امیال نفسانی متوجه گردند و نیز برای اکثریت انسانها تمام تلاشها و کوششها و ظاهرا بلندهمتی ها و بلندپروازیهها و مجاهدتها بر راه هدف ولو ظاهرا بعنوانهای فریبنده ای از قبیل احقاق حق و تلاش در راه تحصیل علوم و فنون و هنرها یا تلاش برای احراز موقعیتها و... باشد، اما متأسفانه عملاً تلاش برای حداکثر برخورداری از جاه و مال و مقام و ارضاء خودخواهیها است تا یک هدف عالی و در خورشان یک انسان واقعی، در حالیکه بطور کلی لذات مادی محدود بوده و وصال مداومش زندگی را به تباهی میکشاند.

اشتغالات روزمره زندگی که در ظاهر بینان برای زندگی هدف به شمار میرود، برعکس از نظر صاحب نظران و وارستگان نه تنها هدف نیستند، بلکه خود در مراحل می توانند وسیله ای برای بلاهدف نمودن و سرگردانی در زندگی بوده و مانع بذل توجه به هدف اساسی حیات بشر (که در سیر تکامل روحی خلاصه میشود) گردند.

به هر حال، اکثریت قریب به اتفاق انسانها عمری در راه نیل به هدفهای کوچک و بی اهمیتی بسر میاورند که دورنما و

خلاصه حال آنان را کلیم کاشانی در دو بیت زیر خلاصه نموده است:

سرمایه حیات دوروزی نبود بیش

آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت

روزی که صرف بستن دل شد به این و آن

روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

دانش نیز نمی تواند به تنهایی هدف برای زندگی بشمار رود

اشتغال به تحصیل علم و وقف عمر تنها به علم که به نظر خیلی از صاحب نظران و دانشمندان، عالیترین و مقدسترین هدف مطابق شأن حیات است، خود خالی از اشتباه نیست، بطوریکه خود یکی از مسایل مورد ابتلاء عصر حاضر حتی در پیشرفته ترین ممالک ظاهراً متمدن دنیا بشمار میرود. بدین معنی که از بدو پیدایش علم جدید و شناخت اهمیت آن و نقش دانشمندان و محققین، سیستم زندگی غرب بر این اصل پایه گذاری شده است که علم و تکنولوژی خود را به هر وسیله ای که ممکن است پیش برند و ظاهراً در مقام مسابقات فرهنگی (اما عملادر میدان رقابت تسلیحات و قدرتها) نه تنها دانش را از مسیر معنوی خود (که هدفش به کمال رساندن انسان است) خارج و در جهت اهداف مادی و تمایلات غرایز حیوانی بکارگمارده اند، بلکه خود دانشمندان را نیز در قید اسارت دانش و تکنولوژی خود در محیطهای بسته علمی اسیر و وامانده ساخته و مانع سیر تکامل روحی و معنوی گردیده اند، بطوریکه در اثر همین رقابتها در بین ملل و بقو محرکه فخر و مباهات ملی، بسیاری از دانشمندان علوم تجربی را بصورت مختلف خریداری و در قید منافع مادی به زنجیر کشیده اند و «دانش محض» را جانشین دانش واقعی (که هدفش حصول معرفت بوده و وسیله مطمئنی در سیر تکامل روحی و تهذیب نفس از رذایل و آراستن وجود به فضائل و کمالات است) نموده اند.

در شرایط کنونی که علم در استخدام هوای نفس انسانی و رذایل اخلاقی، در جهان امروز است، نه تنها موجبات سعادت بشری را فراهم نمی سازد بلکه مانعی در سر راه تکامل روح نیز به شمار میرود، بدین معنی که دانش محض و علمی که دوش به دوش فضایل اخلاقی پیش نرفته و از قیود معنوی آزاد است، نه جامعه را سودی

بخشد و نه خود دانشمند را ، بلکه وسیله ای است برای افزودن کبر و نخوت و ارضاء خودخواهیها و یا حداقل عامل فخر و مباهات که از قویترین رذایل اخلاقی و صفات منفی بشمار می رود.

در جریان کشف و شناخت تکامل چنین دانشی است که دانشمندان خود در حکم ابزار آزمایشگاهی ، بی خبر از جهان هستی و هدف غایی حیات عمری را در جستجوی هدفهای کوچک (که برای جهان دانش فاقد معنویت و کمالات انسانی ، خود در ردیف عالیترین اهداف جلوه گر است .) یعنی کشف مجهولات ظاهرا مهم صرف کرده ، و ولو دیگران را به نوایی هم برساند ، اما اگر حاصل عمرش فقط همین باشد که چند مجهولی را مثلا در فیزیک یا شیمی و غیره معلوم ساخته و معدودی کشف و اختراع به ثبت رسانده ، در چنین شرایطی عمر را در راه نیل به هدفهای کوچکتري صرف کرده است . هر چند این هدفهای کوچک در نظر ظاهرینان و دانشمند نمایان بسیار عالی نماید صرفا جنبه محسوس در بردارد نه فوق محسوس و ارزش نسبی دارد نه مطلق و سودی محدود دارد نه نامحدود.

دانشی که آدمی را به خیر محض نرساند و در هر عصری نوعی و معدودی از شعبات آن وسیله تفاخر و خودفروشی شده خود حایل درک مجهولات باشد تا کشف آنها هرچند در مواردی مفید و سودمند است اما سودی نسبی و اثری آنی دارد . و چنین دانشی در دین (بخصوص در اسلام که طلب علم در آن از فرایض واجب به شمار آمده) مطرود بوده و هدف دون همتان است تا وارستگان . بخصوص که در هر دورانی شاخه ای از علم برای عوام و خواص چشمگیر است . در مقام بیان حقارت این هدف که خود علم برای خیلی ها هدف نهایی محسوب می شود نه وسیله ، شیخ بهایی می گوید :

گذشت عمر و تو در فکر نحو و صرف معانی

« بهائی » از تو بدین نحو ، صرف عمر بعید است

پس غایت هدف از زندگی در انسانهای غرق در امیال و شهوات و کوته فکر و ظاهر بین ، چیزی جز ارضای امیال و هوسهای غریزی مربوط به فزون طلبی و فضل فروشی نیست و سعادت بالتر از آن هرگز از مخیله آنان خطور نمی کند . هر چند که خود ظاهرا از ردیف تحصیل کرده یا خواص ، حتی از نوابغ باشند

!!

از طرف دیگر از نظر عقلا و علما و فلاسفه و تنوریسینهای مسائل حیاتی و اجتماعی ، «زندگی» به عنوان موضوعی مبهم و ناشناخته باقی مانده است و خود پدیده ایست که نه ابتدا دارد و نه انتها ، و لذا از نظر چنین دانشمندانی هیچ گونه هدف و مقصودی از زندگی برای انسان متصور نبوده و ظاهراً از نظر آنان هنوز تکلیف هیچ کس معلوم نیست تا بداند بهترین هدف در زندگی چیست؟ که از فرصت حیات حداکثر برخوردار را داشته باشد . یعنی هنوز از نظر آنان معلوم نیست که فرد موفق در دوران حیات چه کسی است؟! و به همین علت نیز زندگی مفهومی را شامل نیست و به نظر ظاهرینان ، سعادت‌مند کسی خواهد بود که در این دوران گذران ، در ارضاء غرایز و شهوات موفق تر باشد و مابقی هیچ است .

آری زندگی جدا از معنی و معنویت ، و حیاتی خودسر ، فاقد نور هدایت در مسیر زندگی و بالاخره دور از الگوی دینی و تعالیم آسمانی ، چیزی است همدریف خواب یا رویا یا خیال یا پدیده ای است بیهوده و بی اساس و بلاهدف و بدون مقصود ، و در این مورد است که حال خواب رفتگان را باید مشمول مضمون همین نظم در زبان فارسی دانست :

حال دنیا را چو پرسیدم من از فرزانه ای

گفت یا خواب است یا باد است یا افسانه ای

گفتم اینها را چه گویی که در او دل می نهند

گفت یا خوابند یا کورند یا دیوانه ای

این شعری است که اغلب در مجالس ترحیم و مراسم سوگواری ها در ردیف شعائرو یا وسایل تسلی خاطر بکار گرفته می شود . در حالی که برعکس جا داشت در صدر مجالس عیش و نوش و شب زنده داران و خواب رفتگان بی خبر خوانده شود تا مگر برای همیشه در برابر دیدگان مست از باده غرور و جاه طلبان و مقام پرستان و غفلت زدگان و ثروت اندوزان قرار گیرد .

وقتی ادعای غبن فریب خوردگانِ ظواهر خیره کننده جهان علم ، در پایان حیات بجایی نرسد

(که ولو تمام عمر خود را صرف پیشرفت علوم و فنون جدا از فضیلت و انسانیت نموده اند) تکلیف پیروان مکتبها و مسلکهای اجتماعی و سیاسی که مجذوب شخصیت کاذب رهبران عوامفریب خود را خورده اند و تمام عمر را در مسیر باطل صرف نموده اند روشن است . بخصوص در حال حاضر که تشکیل انواع حزبا ، جمعیتها ، گروهها و تاسیس انواع مسلکها و مکتبها در جهات سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی و غیره آن هم با نقائص کلی و خفت و حقارت در اهداف کذایی ، جزو زندگی اجتماعی قرن بیستم شده و در هر گوشه و کناری شیادان و حقه بازانی با گستردن دامهایی بر سر راه غافلان و خواب رفتگان و ایجاد انحرافات فکری به خوبی میتوانند هدف های بسیار کوچک و حتی ناچیز حتی اهداف ضد انسانی خود را در قالب الفاظ و عبارات و وعده وعیدهای فریبنده ، در نظر ساده لوحان بصورت هدفی مقدس و آرمانی برتر و عالیتر جلوه گر ساخته و در جلب و جذب آنان ، در کمال سهولت موفق و آنان نیز عمری را با تلاشهای شبانه روزی بیهوده بسر آورند .

امروز فریب خوردگان این نوع آرمانهای سیاسی و اهداف مکتبی و مسلکی که ندانسته در استخدام اربابان شیاد و مکتب ساز خود ، عمرشان بسر میآید بدون این که به مراتب غبن و غفلت خود آگاه باشند ، با بذل مساعی بسیاری به هدفهای پوچ و بی مغز خود دلخوش بوده و حاصل تلاش مداوم آنان نصیب اربابان و فریبکاران می گردد . این است سرنوشت نهایی آنان که بدون تامل و تفکر در جاده پر پیچ و خمی قدم نهاده و ندانسته پیروی کوتاه فکران رند مآب و پیشوانمایان را بجان و دل پذیرفته اند و سعی و کوشش بیجا برای نیل به اهداف کوچک و محقر و بیفایده خود نموده اند .

لازم به یاد آوری است منظور از بی ارزش دانستن اهداف مکاتب سیاسی و اجتماعی هرگز به مفهوم از بین بردن هر نوع تلاش و کوشش و مجاهدتهای بیدریغ در جهت بهبود وضع حیاتی و اجتماعی انسانها یا بی ارزش نمودن شهادتهای اخلاقی در مبارزات سیاسی یا بطور اعم « مبارزه حیاتی » نبوده ، بلکه غرض بیان خفت و حقارت و بی ارزشی خود هدفها و آرمانهای سیاسی و اجتماعی این مکاتب است که تنها منجر به تحولات حیاتی و اجتماعی سطحی جوامع گشته و در جهت سیر تکامل انسانها و وارستگی و آزادگی از قید و بند انواع اسارت‌های درونی و بیرونی به هیچ وجه منشاء اثر نیستند . بمانند

مکاتب اجتماعی و سیاسی گوناگون معاصر که آثار و نتایج تلاشهای پیگیر افراد و گروههای متعددشان جز به عالم مادی و کامیابیهای گذرای دنیوی ختم نمی شود .

حال آنکه اگر این تلاش و کوششها مبتنی بر هدفهای عالیه تعالیم دینی بوده و منطبق بر اصول و موازین خاص مکاتب آسمانی گردد ، هر نوع تلاش و کوشش سیاسی و اجتماعی نیز با دسترسی به معیارهای صحیح و اهداف عالی ، بر عکس منجر به تسریع سیر تکامل انسانها می شود که حتی در مراتب جانبازی و از خود گذشتگی بصورت یک جهش مشخصی منجر به سیر تکامل و ارتقاء مقام انسان برای حیات جاودانی بعدی به شمار خواهد رفت . مانند کلیه مواردی که قیام کنندگان با ایمان بر علیه ظلم و فساد و قلدری در روی زمین به قصد قربت و جلب رضای خداوند ، گام در میدان جهاد نهاده و شربت شهادت نوشیده اند . در صورتی که در خارج از چهار چوب ایمان مذهبی هر نوع شکست و پیروزی در تلاش پیگیر احمقانه ای به خاطر شخصیت کاذب رهبر سیاسی و اجتماعی کذائی هر دو در عالم واقع ارزشی بیشتر و بالاتر از برد و باخت در یک قمار ندارد . مثلا جانبازی و خودکشی به قصد رضای خاطر خطیر فلان رهبر کمونیست یا فلان دیکتاتور امپریالیست که این همه در صحنه پیکار زندگی امروزی منجر به نابودی انسانها شده ، تنها در نظر هواداران متعصب و ظاهرین این قبیل مکاتب سیاسی و اجتماعی کذائی دارای ارزش و اهمیت و شایان افتخار و غرور جاهلانه است ! حال آن که در نظر اهل حق کشتار دسته جمعی آنان با چنین هدف کوچک و بی اهمیتی ، ارزشی بالاتر از کشتار دسته جمعی انبوهی از پشه ها و مگسها و حشراتی که با یک سمپاشی سریع نابود می شوند ندارد . این است مقام والای قربانیان راه شهوت و شکم !!

فلسفه حیات از نظر ادیان

زندگی بر خلاف آن چه که در نظر بعضی علما و فلاسفه و متفکرین ، ظاهرا بلاهدف و زاید و فاقد مقصد و مقصود می نماید ، در دین دارای هدفی کاملا معلوم و مقصودی معین بوده و فرصتی بس مغتنم بشمار میرود . در حالی که تا به امروز

هیچ یک از نوابغ و فلاسفه و عقلا و متفکرین نتوانسته اند برای حیات از نظر خود، هدفی غایی و فلسفه ای نهایی قائل گردند. در دین برعکس، زندگی دارای هدف بسیار عالی و فلسفه کاملاً روشن و مشخص است و آن اینکه: حیات سایر موجودات زنده به هر حکمت و فلسفه ای استوار باشد (که از نظر بشر مکتوم مانده) اما حیات بشر از دیدگاه تعالیم آسمانی تمام ادیان بر حق مبتنی بر این حکمت است که: «**برای انسان با آن استعداد سیر تکامل، حیات، تنها فرصت تکامل روحی است**» (۲)

و چون از جمله اصول و ارکان اعتقادات مهم ادیان حقیقی بقاء روح و مسئله معاد است (۳) پس تامین سعادت جاودانی در حیات ابدی به چیزی جز تکامل روحی و ارتقاء معنوی امکان پذیر نتواند بود. از این رو با علم به این واقعیت بزرگ از نظر ادیان نه تنها در تمام ادوار زندگی، سالها و ماهها و روزهای عمر، مفید و با ارزش شناخته شده و وسیله نیل به هدفهای عالیتری بشمار رفته و مغتنم می باشد. بلکه حتی ساعات و دقائق عمر را نیز با توجه به اصل فوق (امکان و فرصت تکامل) طبعاً با ارزش ساخته و هر انسان واقع بین و متفکری را به تفکر وادار میکند تا زندگی را عاقل و باطل گذرانده و این فرصت را در راه وصال به هدفهای کوچک و بی ارزش تلف ننماید.

راز دلباختگی

مسئله «روح» چنانکه در مباحث دیگر اشاره شد، از جمله مهمترین و پیچیده ترین و مبهمترین مسائل روز در علوم معاصر است و تا به امروز بشر کمترین علم و آگاهی در ماهیت روح نداشته و ندارد _ که طبق آیه ۸۵ سوره اسراء خداوند تصریح فرموده که مقدار کمی از علم به بشر اعطا شده و با آن علم نمیتواند روح را درک کرده و بشناسد (۴) لذا مسائل مربوط به فعل و انفعالات روحی انسانها همچنان مبهم و مکتوم مانده و به خاطر همین است که ما تنها از پدیده های ظاهری و اثرات متقابل این قبیل فعل و انفعالات روحی قادریم برخی جریانات را ردیابی نموده و به یک سلسله استنباطات و نتایج صوری برسیم، بدون این که از ماهیت امر کمترین علم و آگاهی داشته باشیم و در مقام حل مشکل و یافتن پاسخ سئوالات پیچیده و متعدد خود نیز در این زمینه فقط به برخی توجیهات صوری قناعت کنیم. از اینرو مطابق توضیحات

فوق، هرگز ادعای اینکه به تمام مسائل مربوط به روح فعل و انفعالات و تبادلات قوای روحی، علم کامل حاصل کرده ایم در بین نبوده و اگر چه به زبان حال و قال، به نارسایی معلومات بشر در این زمینه اشاره نمودهایم، اما این بدان معنی هم نیست که وقتی بشر با علم محدود خود قادر نیست روح و القائات ناشی از توجهات روحی را به زبان علمی یا موازین عقلی در محاصره معلومات خویش قرار داده و به مانند عوامل مادی، آن عالم را نیز تسخیر نماید، تبعاً صلاحیت آن را نیز نخواهد داشت که لااقل در آثار و نتایج فعل و انفعالات خارجی و ظاهری این تبادلات نیز حداقل مرور و مطالعه و تأمل را پیدا نموده یعنی به مانند متعصبین و متحجرین به علوم قدیمه حق آن را نیز نخواهد داشت که در این باره به مبنای مشاهدات و تجربیات روزانه خویش وارد بحث و فحص گردد.

علازغم مجهول بودن ماهیت روح و قوای روحی، به گواهی بسیاری از پدیده های روحی و فعل و انفعالات روانی و عکس العملهای خلقی و رفتاری، بسیاری از مسائل در این زمینه در تیررس افکار و عقول متفکرین و محققین قرار دارد که با بذل توجه لازم قادرند از این معلومات در جهت مثبت بهره برداری نمایند که حداقل فواید ناشی از حل این مشکلات پدید آمدن علوم و رشته های وسیع گوناگونی در زمینه مسائل روحی است که همه در سایه تعقیب رد پای گم شده ای به مانند مسئله روح و قوای روحی حاصل شده است، از قبیل: روانشناسی، روانکاوی، روانپزشکی، علوم تربیتی، روان سنجی، هیپنوتیزم و غیره که مجموعاً نشان میدهند با وجود جهل بشر درباره روح، معدالک بسیاری از مسائل برای دانایان در مورد خصوصیات و آثار قوی روحی معلوم گشته که برای نادانان همچنان در بوته فراموشی رها گشته است.

این مقدمه برای طرح یکی از ظریفترین و باریکترین مسائل روحی بیان گردید که معمای آن هنوز هم برای بشر مجهول مانده است و آن عبارت است از «اسرار دلدادگی و دلباختگی» که خود منشاء بسیاری از داستانها و افسانه ها و ادبیات عام و خاص بوده و بسیاری از افسانه های قومی از این قبیل پدیده های روانی افراد خاصی الهام گرفته اند در باب عشق مجازی، گاهی تحت شرایط خاصی در طول تاریخ پدیده های استثنایی حادّی به چشم میخورد که به سهم خود ماجرا آفرین ترین و افسانه سازترین جریانات زندگی بشر را به وجود آورده است. هنوز هم سر این که چگونه

بعضی از افراد در مقام دل‌باختگی و دلدادگی نسبت به معشوق معینی (که چه بسا از نظر جمال هم از حد متعارف بالاتر نبوده اند) آرامش و قرار خود را از کف داده و حتی به خیال وصال ، دست از ثروت و شهرت و رفاه و زندگی مرفه خود برداشته ، به مشقّات بیشماری تن در داده اند ، شناخته نشده است .

اگر چه درباره « راز دل‌باختگی » و « دلدادگی » معلومات بشر امروز در همان سطح و حد معلومات بشر اولیه است اما شکی نیست که قطعاً چنین فعل و انفعالات روحی مابین برخی انسانها وجود داشته و همین موضوع در زیر ذره بین باریک بینان و نکته سنجان باعث ایجاد سئوالات بسیار ریزی شده است که گاهی تا سرحد وهم و خیال پیش میرود . بارها اتفاق افتاده که تنها یک نگاه مساعد معشوق چنان شور و شوق و نشاطی در دل عاشق برپا میکند که سر از پا نشناخته و خود را تسلیم تمام خواسته های معقول و نامعقولش مینماید . در حالی که هنوز معلوم و قطعی نیست که نظر مساعد معشوق ، به وصال مورد نظر عاشق ، منتهی شده و آنچه تحت عنوان « کام دل » مطرح میگردد (که باز خود از مجهولات تبادلات قوای روحی در عالم انسانی است) به زودی حاصل آید .

از این باریکتر و حساستر این که چرا و چگونه پس از شعله ور شدن آتش عشق مجازی در دل عاشقی ، اگر هجرانی در میان باشد از آن پس در عین یاس و نومیدی از دیدار معشوق هر نوع اثر و عمل ، بلکه هر نوع اسم و رسم و اشاره ای که بتواند تنها نام معشوق را چند لحظه ای در دل عاشق زنده و هویدا گرداند ، قادر است او را بیقرار ساخته و گاهی به جای معشوق ، ندانسته به آن ابزار و اشیا و اشخاص و اشباحی که وسیله و واسطه چنان تداعی شده اند نیز عشق ورزد؟! با توجه به مراتب فوق طبعاً این سؤال پیش میآید که در چنان مراحل حساس روحی که عاشق بیقرار ، در حد فاصل حیات و ممات ، دائم در نوسان و در لابه لای آن چنان تب و تابی حیران و سرگردان مانده است ، چگونه ممکن است از یک نظر و نگاه معشوق ، آنچنان قدرت و حتی دل و جراتی پیدا کند که به اعتبار یک نگاه مساعد راههای بس طولانی را پشت سر نهاده و از آب و آتش و کوههای صعب العبور به راحتی گذشته و به امید « وصال » با تمام شوق خود را نه به کنار یار بلکه به آن دیار برساند؟! یا چه سری در این مناسبات روحی قرار دارد که اگر چنان عاشق خودباخته ای وصال نائل نگردد ، گاهی تعادل روانی خود را از دست داده و دیوانه وار دچار عوارض روحی قابل توجهی میگردد در حالی

که اگر در چنان لحظات بحرانی که جوان سالم و تندرستی به جهت ناکامی در آستانه از دست دادن سلامت عقل و اعتدال روحی قرار گرفته است ، دفعتاً چنان وصالی تحقق یابد و همه آن عوارض و امراض جسمی و روحی یکباره برطرف میگردد . آیا در این وصلت و هجران چنان فرقی هست که این همه در سرنوشت فرد دلداده ای منشاء اثر تواند بود ؟ و آیا در صورت عدم وصال چه نقصی از نظر جسمی و روحی بر جای میماند که فردی را تا پای جنون و گاهی خودکشی می کشاند.

همینطور آیا چه فرقی میان معشوق خاصی با سایر همجنسان او وجود دارد که اگر هم در صورت اضطراب و پس از مدت‌ها یاس و آوارگی گاهی به چنان پیوندهای صوری با دیگری تن در داده و به صورت ظاهر امر اکتفا کرده و خود را به نوعی از مهلکه نجات دهد ، باز هم هرگز به آن چنان شورونشاطی از وصال به معشوق دست نخواهد یافت ؟!

آیا خود این پدیده ها نشان نمی دهند که مشکل امر در اصل مربوط به عدم امکان ارضاء روحی میشود ؟ تا ارضاء غریزی و جسمی ؟ (زیرا امکان ارضاء جسمانی به جای فرد معین با امثال دیگرش همواره میسر است) پس این چه نیازی است که صرفاً از لحاظ روحی ، یک نظر و یک نگاه آنقدر نیرو بخش بوده و وصال با معشوق معین عین سعادت تلقی میگردد.

ناگفته خود پیداست که در این قبیل مناسبات آنچه که بیش از همه دلداده را رنج می دهد محرومیت از آثار و خواص حیات بخش قوای روحی القایی خاصی است که در مراحل مختلف وصال و در آستانه یاس و نومیدی ، حتی به یک نظر معشوق استوار است . به همین علت است که در مقدمه اشاره کردیم که این نوع تبدلات قوای روحی از نظر ماهیت و مکانیزم بسیار مبهم و پیچیده است . خطر انواع مشکلات و ابتلاعات بسیار زیادی در این مسیر همواره هر دو طرف زن و مرد را تحدید میکند بخصوص در دوران مجرد چرا که حساسیت فوق العاده زیاد روحی هر دو طرف برای درک و تشخیص آثار حیات بخش القائیات روحی طرف مقابل آن چنان شدید و بحرانی است که گاهی تنها یک نگاه یا یک نظر غیرارادی و اتفاقی (بخصوص در برخورد نگاه مستقیم) کافی است که روح یکی یا هر دو طرف را بوجود نیاز مبرم و احتیاج مافوق تصویری نسبت به القائیات روحی طرف مقابل آگاه و احساسات مربوطه را بیدار و حساسیت غریزی

موجود را صدچندان افزایش دهد یعنی تا چنان تلاقی شعاع بصری مابین طرفین به وجود نیامده بود هیچ یک از دو طرف (یا یکی از آنان) هرگز از نیاز روحی خود به اثرات اختصاصی القائیات روحی فرد معینی، علم و آگاهی نداشته و به همین علت نیز اساسا کمترین وابستگی روحی بر مبنای دل‌باختگی نسبت به غیر حاصل نکرده بود، در حالی که گاهی تنها با یک نظر و برخورد (تحت شرایط خاصی که ماهیت آن مجهول است) به جهت احساس نیاز شدید در آن واحد عنان اختیار از کف داده و از آن پس در انقیاد جاذبه مهر و محبتی خاص قرار می‌گیرد. بسیاری از دستورات دینی ما برای پیشگیری از بروز مراحل مختلف این ابتلاعات که برخی قهری و فطری (در دوران تجرد) و بسیاری از آنها کاذب و بی‌اساس و وهمی (در حین تاهل) است، وضع گردیده که نقل یک یک تعالیم مزبور در اینجا مقذور نبوده و اجمالا به یک دستور کلی از آیه ۳۰ سوره نور اشاره می‌کنیم که می‌فرماید: «بگو (ای رسول ما) به مومنین تا پوشانند (حفظ کنند) چشمها و نگه دارند اندامشان را (از نگاه و کارناروا) که این برایشان پاکتر است. البته خدا به هر چه می‌کنید آگاه است» (۵). در این آیه و آیات مشابه دیگری همه تاکید بر آن است تا حدالامکان مومنین و مومنات از روی علم و آگاهی و در عین بصیرت و معرفت به ضرورت خویشنداری، برای نجات از مهلکه‌ها می‌بایست چنان خود را تربیت و نفس خویش را مهار کنند که همواره مالک چشم خود باشند و گرنه بیخبرانه و بی‌اختیار به هر کس و ناکسی دل‌باخته و عنان اختیار از کف خواهند داد.

این ابتلاعات در ملل غیر مسلمان بسیار زیاد و در مسلمان نمایان نیز کم نیست و چنان خطر جدی بخصوص مردان را در این زمینه تهدید میکند که حتی پس از تاهل نیز اگر مالک چشم خود نبوده و مطابق احکام شرع اختیار دیده و دل را به دست عقل نسپارند، بسیاری از انحرافات و حتی ماجراهای ناگفتنی که تاکنون نیز در مردان متاهل مشاهده گردیده دامنگیر آنان خواهد شد.

جاذبه روحی و معنوی

آنچه فوقا اشاره شد شرح مختصری بود از تبدلات روحی مابین انسانهایی آن هم در جریان پیدایش عشق مجازی و جاذبه و کشش روحی ظاهری که در افکار عمومی تحت عنوان «عشق و عاشقی» معروف و قهرمانانه ماجرا آفرین این

داستانها را نیز به نامهای عاشق و معشوق نام برده اند، در حالی که عموماً نمی دانند که قدرت و فعالیت و نشاط ناشی از وصال در عشق ظاهری علاوه بر حدت و شدت اولیه اش، خود مقدمه مرگی است که دیر یا زود گریبان هر دو طرف را خواهد گرفت بدین معنی که اگر بدون هیچ عارضه ای هم به کامجویی و کامیابی رسند، علاوه بر این که در اثر افراط در مناسبات زناشویی به سرعت به اتلاف قوای روحی و حتی بدنی گرفتار میشوند اساساً به علت خستگی روحی ناشی از هیجانانگیزی و القاء محبت دیر یا زود طرفین به یک خلاء روحی ناشی از بی تفاوتی گرفتار میگردند، چرا که انسان با تمام حرص و ولعی که روحاً به توجهات و القائات روحی غیر دارد، اما متأسفانه طاقت تحمل محبت بیش از ظرفیت خود را ندارد که موضوع «خستگی از محبت» خود باب دیگری است مختص حالت و خصوصیات روحی انسان و تنها در مقام ناکامی است که تصور می رود دوران شادابی وصال (اگر تحقق یابد) خیلی طولانی خواهد بود. در تاریخچه زندگی بسیاری از دلدادگان نیز عملاً و تجربتاً به ثبوت رسیده است که آنان هم برای مدت طولانی طاقت تحمل مهر و محبت افراطی از طرف را نداشته اند چرا که به دنبال چنان عشقهای آتشی، در اندک مدتی «محبت» به علت خستگی روحی تبدیل به نفرت گردیده است.

معدلک برای بشر بسیار جالب خواهد بود که اگر بتواند اسرار و رموز این جاذبه خاص روحی و درونی در میان دو انسان را کشف کرده و بداند که چگونه شخص دلباخته در صورت استمرار فراق گاهی برای خلاصی از تألمات ناشی از این فراق حاضر است حتی دست به خودکشی زده و از چنان محرومیتی که چیزی جز القاء قوای روحی مورد نیاز و متناسب با اقتضای حالش نیست، نجات یابد.

اما مراتب ظریفتر از آن نیز در دنیای باطنی انسان وجود دارد که باز به جهت محدودیت قالب کلام به چیزی جز دلباختگی و دلدادگی نمیتوان از آن یاد کرد و آن برخوردار از توجهات روحی و باطنی اهل حق و صاحبان مراتب و مقامات علوی و مواهب خدادادی است. هر چند که در عرف، این مناسبات را نیز گاهی به اصطلاحاتی از قبیل «مجنوبیت» و «شیفتگی» و روابطی از قبیل «مرید و مرادی» و نیز اینها نام برده اند - ولی در این مورد از ارتباطات روحی، آثار و نتایج القائات روحی صاحبان مقامات و مراتب باطنی برای طالبان راه حق و سالکان طریق کمال، درست

نقطه مقابل عشق مجازی است. چه بسا حداقل توجهات روحی مناسب و مساعد در ضمیر هر فرد مستعد به کمالی، چنان سیر تکاملی روحی را تسریع و تکمیل نماید که گاهی حداقل بذل توجه و لطف و عنایت از چنان صاحب مقامی، از اثرات مستقیم تعلیم و تربیت سالیان متمادی اساتید برجسته و مربیان پر تجربه نیز مفیدتر، مؤثرتر و سریعتر است.

در این مناسبات نیز ارتباط قلبی و جریان القائیات روحی هر چند از نظر کمیت هم قابل ملاحظه نباشد، از نظر کیفیت بسیار ممتاز بوده و در حد کمال می تواند در جهت تسریع تکامل سالک طریق حق، منشأ اثر گردد و همچنانکه آثار و نتایج این چنین دل بستگی و مجذوبیتی از جانب ناقص بسوی کامل، نسبت به عشق ظاهری مختلف و متفاوت است، از نظر ماهیت نیز عشق مورد بحث در چنین مناسباتی باز مختلف و متفاوت بوده و قابل قیاس بدان نیست. چرا که در این مناسبات، اهل حق مستقیماً مراد برای جویندگان راه حق بشمار نیامده، بلکه وسیله ای برای ارشاد و هدایت و راهنمایی کوتاهترین فاصله برای وصال به کمال بشمار میروند که در حقیقت خود واسطه فیضند نه مبدا فیض.

اگر ابتلائات و انحرافات ناشی از مرید و مراد بازی و بدعتها و سنتهای اعصار و قرون در بین نبود، امروزه طرح و بحث یک اصل بسیار مهم بمانند تسریع تکامل روحی بوسیله توجهات باطنی صاحب نظران، امری سهل و ساده بوده و با مقدماتی که تا اینجا آشنا شدیم، درک و قبول آن با هیچ اشکالی مواجه نمیگردید. اما بمانند بسیاری از موارد مشابه در عوالم روحی و مقامات عرفانی که عموماً اصالت امر از غایت ظرافت و لطافت همواره فدای موهومات و خرافات و بدعتها و سنتهای کردیده (و میگردد) و عایق بزرگی در درک چنین واقعیت مهمی در افکار - اعم از عوام یا خواص - بوجود میآورد، در این مرحله از معرفت روحی نیز همواره چنان اشکالی اظهار وجود نموده و مانع طرح و بحث و تفحص از جانب صاحب نظران و درک و فهم و آگاهی از سوی جویندگان میگردد. اما در خارج از این معیارهای نسبی، واقعیت جز این نیست که در مراحل بالاتر تعلیم و تربیت و ارشاد، استعداد پذیرش در جوینده، و نظر باطن در معلم و مربی چنان مقاماتی، شرطی است اساسی، تا آنجا که گاهی در صورت جمع شرایط، یک نظر موافق و عنایت قلبی از سوی اهل حق،

یعنی معلم باطنی و مریبی حقیقی از لحاظ تسریع تکامل شایستگان و وارستگان، اثراتش بمراتب از آثار و نتایج تلاش و کوشش سالیان متمادی معلمین ظاهری و مریبان عادی بیشتر و عمیقتر است.

این مناسبات از همان بادی امر برای افکار عمومی در ردیف رازهای مرموزی در آمده و هنوز هم جزو مجهولاتی است که نه تنها برای عوام بلکه برای خواص و تمام فرهنگها و فرهنگستانهای تمدن انسانی غیر قابل حل باقی مانده که چگونگی گاهی یک نظر موافق و یک عنایت قلبی قادر است یک شبه طی ره صد ساله را ممکن سازد و تاکنون مکرر در عالم عرفان حقیقی مابین بسیاری از مریدو مرادهای واجد شرایط این پدیده حیات بخش روحی به منصفه ظهور رسیده است، که نمونه برتری از آنها در مناسبات شمس تبریزی و مولانا جلال الدین، معروف خاص و عام است. همینطور است آثار حیاتبخش این قبیل توجهات روحی در تسریع تکامل افراد و شخصیتها که به صور مختلف و در لابلاهای ماجراهای معروف تاریخی یا آثار ادبی، بخصوص در محضر عرفای واقعی بالعیان مورد توجه بوده و در برخی باشارت و کنایت و در پاره ای دیگر به وضوح این ادعا به میان آمده است:

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند؟

«حافظ»

مراتب مافوق این قبیل نکات حساس مربوط به «نظر» و «نگاه» یا به اصطلاح «عنایت» و «توجه» و غیره را آنچنانکه از آیات قرآنی مستفاد میگردد، می بایستی در نظر موافق یا مخالف شخصیتهای آسمانی و بالاتر از همه، نظر لطف و عنایت الهی در حق بندگانش، در نظر گرفته و روی آثار و نتایج آنچنان توجهاتی حساب کرد که محرومیت از آن، در دنیا محرومیت از راه رفتن و تکامل حقیقی روحی، و در آخرت، آتش حسرت ناشی از محرومیت و عدم لطف و عنایت پروردگاری و نظر موافق و مساعد ذات احدیت را بدنبال دارد، که به روایتی آتش حسرت فوق، بمراتب از آتش سوزان ظاهری دردناکتر است. مطابق همان اصولی که در باب احساس نیاز روحی در عشق ظاهری آنهم در واحد بسیار کوچک و ناچیز اشاره شد که هر عاشق بی قراری طبعاً و بلکه قهراً برای نجات از درد آتش هجران، به

آتش سوزان پناه برده و برای نجات خویش واقعا خود را به آب و آتش میزند. خودکشی های دردناک گوناگونی که در عالم عشق ظاهری صورت گرفته و در قبال درد هجران برای عاشق، گوارا و مناسب حال تلقی می شود، قرینه ظاهری حقیقت فوق را در واحد کوچکتر بیان میدارد.

پی نوشت :

۱- دایره المعارف کلمبیا در این مورد به نقل از کارهای با ارزش دانشمند و پزشک معروف « الکسیس کارل » نکاتی را یاد آور شده که در عین اهمیتش از نظر موضوع بحث به جهت محدودیت دیدی که ایجاد میکند موجبات شبهات امر برای آیندگان را فراهم نموده است. در زیر ابتدا گفتار با ارزش مذکور را نقل قول می کنیم و سپس موارد خطاها و شبهات را نقد می کنیم :

« دایره المعارف کلمبیا » چاپ امریکا، در مقاله مربوط به «الکسیس کارل» می گوید: « در وجود او دو تن با هم مبارزه می کردند یکی دانشمند که می خواست مرگ را از بین ببرد و دیگری فیلسوف که به دانشمند می گفت برای چه می خواهی مرگ را از بین ببری؟ و عمر یک عده از افراد خود خواه و بدون ترحم را که هدف و آرزویی غیر از جمع آوری مال ندارند ولو به بهای خون هزاران تن از هموعانش باشد، دراز کنی و مگر تو نمی دانی ارزش انسان در کیفیت است نه در کمیت، و یک انسان با ارزش که به هموع خود خدمتی بکند بیش از صد هزار انسان بدون ارزش، اهمیت دارد و در جدال بین دانشمند و فیلسوف، عاقبت فیلسوف غلبه کرد و الکسیس کارل تحقیقات خود را راجع به وسایل دراز کردن طول عمر متوقف کرد »

اگر چه به ظاهر چنان می نماید که با تعویض خون سالخوردگان و استفاده از خون جوانان و جوانترها به میزان قابل توجهی بر طول عمر سالخوردگان افزوده می شود و در دایره المعارف مذکور نیز بطور ضمنی چنین وانمود شده که اگر دکتر الکسیس کارل می خواست (یعنی اگر شخصیت علمی او تسلیم شخصیت فلسفی اش نمی شد) می توانست به دلخواه عمر انسانها را طولانی تر کند. اما اگر اکثر علل و عوامل موثر در طول عمر را در نظر بگیریم، در کمال سهولت

معلوم می شود که هنوز این فقط یکی از عوامل شناخته شده موثر در طولانی کردن عمر انسان می تواند به شمار رود. بخصوص اگر تأثیر «اجل محتوم» را هم در این مقوله بشمار آوریم که با وجود آن سایر عوامل در حکم عدم به شمار میروند (که در مبحث اختصاصی در کتاب حاضر مورد بحث قرار گرفته است)

الکسیس کارل در اولین مرحله تحقیق، برای دراز کردن عمر، قسمتی از عضله یک جوجه را بعد از جدا کردن از جانور، در لابراتور، درون مایع مخصوصی قرار داد و آن عضله بیش از بیست سال است که در آن مایع زنده می باشد و هر چند روز یک مرتبه دو برابر می شود و هر ماه نیمی از آن را دور می ریزند و اگر دور نمی ریختند آن عضله آنقدر رشد میکرد که جهان خورشیدی با تمام عظمتی که دارد برای جا دادن آن کفایت نمی نمود.

۲- در قرآن مجید هدف از آفرینش انس و جن «عبادت» و نتیجه عبادت پرهیزگاری و پاکی روح اعلام شده است که سیر تکامل روحی یعنی نیل به کمال محض بدون چنان تزکیه ای هرگز امکان پذیر نبود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالنَّاسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: و نیافریدیم جن و انسان را مگر برای این که بپرستند مرا و عبادت کنند.» (سوره الذاریات - آیه ۵۶)

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: ای مردم عبادت کنید خدای را که خلق کرد شما را و آنهایی را که پیش از شما بودند شاید شما پرهیزگار شوید» (سوره بقره - آیه ۲۱)

۳- «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ: از پس مرگشان برزخیست (که واسطه بین دنیا و آخرت است) تا روزی برانگیخته شوند.» (سوره مومنون - آیه ۱۰۰) و نیز کلیه آیات متعدد دیگری که دال بر وقوع قیامت و معاد و حیات اخروی است، مورد استناد میتواند بود.

۴- «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ مِنَ رَبِّهِ وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.» (سوره اسراء آیه ۸۵) - «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَصْنَعُونَ.» (سوره نور آیه ۳۰)

